

خبرهای اولیه و ترویج فردگرایی

سید رضا موسوی^۱

استادیار مرکز مطالعات عالی انقلاب اسلامی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۶/۸)

چکیده

از نظر جان رالز با توجه به فقدان بسیاری از اطلاعات و آگاهی‌ها در پس پرده جهل، فرض خبرهای اولیه ضروری است. وی برخی مقدمات ذهنی و عینی برای رسیدن به ضرورت وجود خبرهای مذکور را مؤلفه‌ای منصفانه و بی‌طرف بیان می‌کند که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت. اما آنچه که قابل تأمل است، بی‌طرفی ادعا شده در لیست خبرهای اولیه است. به نظر می‌رسد که خبرهای مذکور ترویج نوعی خاص از فرهنگ سیاسی، یعنی فردگرایی، باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی

بی‌طرفی، پرده جهل، خبرهای اولیه، رالز، فردگرایی، وضع نخستین

مقدمه

در نظریه عدالت جان رالز، یکی از مؤلفه‌های مهم وضع نخستین، خیرهای اولیه است. وجود خیرهای اولیه در وضع مذکور به دلایل مختلف است که یکی از آنها ایجاد انگیزه^۱ در غیاب انگیزه‌های حذف شده از وضع نخستین به واسطه پرده جهل است. این پرده، نمایندگان را از دنیای واقعی جدا می‌کند. آن‌ها از گذشته خود، وضعیت فعلی و موقعیت آینده خود هیچ اطلاع و حتی هیچ تخمین یا پیش‌بینی ندارند، هیچ نظریه فلسفی، مذهبی یا اخلاقی در آن‌ها تأثیر ندارد. نمایندگان در پس پرده جهل نه از حسادت بهره‌ای دارند و نه از نوع دوستی. آن‌ها نه آرزویی دارند و نه از چیزی غمگین و نگران هستند. پرده جهل موجب حذف منافع شخصی و حتی سلیقه و ویژگی‌های روانشناختی نمایندگان می‌شود. استثنای عوامل مختلف از وضع نخستین موجب می‌شود که نمایندگان هیچ انگیزه‌ای برای دنبال کردن اهداف خود نداشته باشند. بنابراین، در مقابل نظریه‌های رقیب، هیچ راه حل جدیدی ارائه نخواهد شد. اما با فرض خیرهای اولیه، به عنوان حداقل‌های ضروری در یک جامعه بسامان، انگیزه لازم به وجود خواهد آمد تا نمایندگان در مذاکراتشان این خیرها را همانند هدف مد نظر قرار دهند و به دو اصل عدالت، یعنی آزادی و برابری، دست یابند (Rawls, 2005A, part 24, 25).

بدین ترتیب، خیرهای اولیه در وضعیت نادیده انگاری، همچون چراغ راهی برای نمایندگان موجب می‌شوند که تصمیم‌گیری آن‌ها بدون توجه به وابستگی به نظریه‌های فراگیر فلسفی، اخلاقی و مذهبی و همچنین بدون توجه به موقعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی بدون در نظر گرفتن قابلیت‌های فردی، با کمک خیرهای اولیه، دست به انتخاب اصولی بزنند که حداقلی قطعی از منافع را برای آن‌ها و به صورت برابر و منصفانه فراهم کند. نقش مهم و کلیدی خیرهای اولیه در تدوین اصول عدالت بی‌بدیل است، اما آیا همان‌طور که رالز ادعا می‌کند خیرهای مذکور انصاف و بی‌طرفی از طریق پرده جهل در وضع نخستین را پاس می‌دارند و گرایش فکری خاصی را تولید و ترویج نمی‌کنند؟ سؤال مذکور در این مقاله محور اصلی گفتگوهاست. ابتدا خیرهای اولیه را بیشتر بشناسیم.

خیرهای اولیه چیست؟

چنان‌که از سخنان رالز برمی‌آید، خیرهای اولیه، هسته ضروری و لازمی است که هر فردی با هر گرایش و تعلق به نظریه‌های فراگیر فلسفی، اخلاقی و مذهبی برای اجرای طرح‌های عقلانی در زندگی خود به آن‌ها نیاز دارد. به دلیل همین اهمیت است که به‌منظور شناخت فهرستی مشخص از خیرهای اولیه باید ابتدا سه نکته را توضیح داد:

1. Motivation.

نکته اول شرایط عینی شهروندان در یک جامعه فرضی است. به نظر رالز، این شرایط وضعیتی را ترسیم می‌کند که تعداد زیادی از افراد در یک منطقه جغرافیایی با محدوده خاص تحت قوانینی مشخص زندگی می‌کنند. این افراد از لحاظ جسمی و روحی شباهت‌های زیادی به هم دارند، برای مثال، در دفاع از منافع خود، و همچنین محدودیت منابع و ثروت‌های طبیعی، تأثیرپذیر و شکننده‌اند. به‌ویژه که ثروت‌های طبیعی به‌طورعموم به گونه‌ای نیست که وانهادده شده باشند و هر کس هر قدر که خواست، بردارد و مصرف کند، بلکه برای استفاده مناسب از آن‌ها افراد باید با یکدیگر همکاری کنند (Rawls, 2005A: 126-129).

نکته دوم شرایط ذهنی است که به وضعیت افراد در وضع نخستین و در جامعه بسامان مربوط می‌شود. در هر دو موقعیت، افراد طرح عقلانی برای خود دارند که ارزش دفاع از آن را دارد تا در مقابل طرح‌های دیگران مقاومت کنند و فقط منافع خود را پیش ببرند. چنین ذهنیتی موجب تضاد منافع^۱ می‌شود. از طرفی، افراد به‌طورعموم از بسیاری از آگاهی‌ها و دانش‌ها بی‌اطلاعند، پیشداوری می‌کنند و دچار سوء تفاهم می‌شوند، توانایی یکسان در استدلال و ارائه شواهد ندارند، دچار فراموشی می‌شوند و دقت نظر مساوی ندارند و در حفظ منافع خود می‌کوشند و به منافع دیگران توجه لازم را ندارند. به عبارتی، دچار نوعی خودمحوری و خودخواهی‌اند و همچنین نسبت به دیگران بی‌تعهدند. اگر تعلقات و گرایش‌های افراد را به نظریه‌های فراگیر فلسفی، مذهبی و اخلاقی نیز به آنچه گفته شد اضافه کنیم، مشکل قضاوت^۲ به‌خوبی نمایان خواهد شد (Rawls, 2005B: 54-56) (Ibid).

نکته سوم مبتنی بر دو نکته قبلی است. شرایط ذهنی و عینی در وضع نخستین و در یک جامعه فرضی، این امر را به ذهن می‌رساند که همکاری اجتماعی^۳ برای ایجاد سیستم سیاسی منسجم که از منافع شهروندان به صورت عادلانه دفاع کند، ضروری است. به نظر رالز، هدف اصلی نظریه عدالت به‌مثابه انصاف فراهم آوردن زمینه همکاری اجتماعی شهروندان است. در این روند، رالز به دنبال مفهومی است که بتواند آزادی و برابری آن‌ها را ضمانت کند. ازاین‌رو، مفهومی که چنین وظیفه‌ای را به‌خوبی می‌تواند به سرانجام برساند، در ابتدا، مفهوم خودمختاری کانتی بود که با تجدید نظر وی به مفهوم سیاسی از انسان تبدیل شد. مفهوم مذکور به گونه‌ای از سوی وی مطرح و ارائه می‌شود که بیانگر انسانی آزاد، برابر و حسابگر باشد و روابط افراد با یکدیگر و با ساختارهای اساسی جامعه را بدون به وجود آوردن مناقشه‌های سخت و غیر قابل حل، تبیین کند. این مفهوم از انسان نباید با مفهوم مثالی از انسان که گذشتگان همیشه ارائه می‌کردند خلط شود. مد نظر رالز، انسان کامل نیست بلکه انسان

-
1. Conflict of interest.
 2. Burdens of judgment.
 3. Social cooperation.

سیاسی است که می‌خواهد مشکلات فراروی شهروندان را حل و فصل کند (Rawls, 2005B: 300).

ارتباط بین مفهوم همکاری اجتماعی و مفهوم سیاسی از انسان بسی پیچیده‌تر از تعریف بالاست. زیرا منظور رالز از همکاری اجتماعی، فقط یک همکاری منظم، مؤثر و قاعده‌مند بین گروهی از افراد نیست، بلکه همکاری طرفینی است که علاوه بر ویژگی‌های گفته شده، دو مؤلفه مهم را نیز در خود جای می‌دهد: مؤلفه اول همکاری منصفانه^۱، منطقی و معقولی است که اگر فردی از مشارکت‌کنندگان مفاد یک همکاری را بپذیرد، توقع خواهد داشت که دیگران نیز مفاد آن را بپذیرند تا طرفین از منفعت و سودی منصفانه بر اساس معیارهای قابل قبول و منطقی استفاده کنند. رالز این مؤلفه از همکاری اجتماعی را معقولیت^۲ می‌نامد. مؤلفه دوم، درباره محتوای منافع مشارکت‌کنندگان در همکاری است. مشارکت‌کنندگان برای آنچه که رالز عقلانی^۳ می‌نامد، با یکدیگر همکاری می‌کنند. عقلانی آن چیزی است که تلاش مشارکت‌کنندگان برای رسیدن به آن منطقی و قابل دفاع است. هرچند که مشارکت‌کنندگان در مؤلفه معقولیت مشترکند، اما در مفهوم عقلانیت اختلاف نظر آن‌ها طبیعی و معمولی است. البته در برخی از مصادیق عقلانیت ممکن است اشتراک نظر داشته باشند (Ibid.: 300-301). همکاری معقول مشارکت‌کنندگان در همین موارد عقلانی مشترک است که رالز به آن‌ها مفهوم حق^۴ اطلاق می‌کند و آنچه را که عقلانی است و غیرمشترک یا کمتر مشترک با مفهوم خیر^۵ معرفی می‌کند.

بدین ترتیب، شرایط ذهنی و عینی شهروندان و مشارکت‌کنندگان، آن‌ها را به همکاری منصفانه وادار می‌کند. با توجه به تعریفی که رالز از همکاری دارد، دو مؤلفه مهم وارد بحث می‌شوند: عقلانیت و معقولیت شهروندان یا همان مشارکت‌کنندگان. در اینجا آن مفهوم انسان مورد نظر رالز شکل می‌گیرد و دو مؤلفه عقلانیت و معقولیت به مثابه دو قوه اخلاقی مفهوم مذکور محسوب می‌شوند. چنین مفهومی، به نظر رالز، به معنای طرحی پیشین و ماتقدم برای شناخت خیرهای اولیه ضروری است.

مفهوم سیاسی از انسان و تحلیل دو قوه اخلاقی و منافع بلندمرتبه‌شان و همچنین چارچوب ارائه شده با مفهوم خیر به مثابه عقلانیت، فراهم‌کننده طرح پیشینی، ماتقدم و ضروری برای تشخیص نیازها و درخواست‌های شهروندان و در نظر گرفتن واقعیت‌های ضروری

-
1. A fair cooperation.
 2. Reasonability.
 3. Rational.
 4. Right.
 5. Good.

زندگی اجتماعی و شرایط توسعه و شکوفایی (استعدادهای) بشری است. تمامی این موارد ما را به فهرستی از خیرهای اولیه خواهد رساند (Rawls, 2005B: 178).

در واقع، درک و فهم سیاسی از انسان نقشی بسیار مهم و ضروری در نظریه رالز دارد که برای شناخت نیازهای شهروندان و تهیه لیستی از خیرهای اولیه ضروری است. در یک کلام، به نظر رالز توسعه و شکوفایی استعدادهای بشری به این مفهوم وابسته است. علاوه بر ضرورت، ماتقدم بودن نیز یکی از ویژگی‌های مفهوم سیاسی از انسان است. به نظر رالز، «اگر تشخیص خیرهای اولیه به شناخت ضرورت‌های اجتماعی بستگی دارد، این امر میسر نیست مگر از طریق مفهومی (سیاسی) از انسان که پیشاپیش ارائه شده باشد» (Ibid: 308).

پس برای تشخیص خیرهای اولیه، از نظر رالز ضرورت وجود و ماتقدم بودن مفهوم سیاسی از انسان، امری مسلم است. اما برای شناخت، تعریف و تبیین مفهوم سیاسی از انسان هیچ امر ضروری و ماتقدم دیگری وجود ندارد. بدین ترتیب، «مفهوم سیاسی از انسان» سنگ بنای نظریه رالز، یعنی لیبرالیسم سیاسی، محسوب می‌شود. البته وی برای توجیه ضرورت و ماتقدم بودن این مفهوم استدلال می‌کند که نظریه‌های فراگیر مذهبی، اخلاقی و فلسفی، مفهوم یا مفاهیمی مبتنی بر خیرهای خاص را به عنوان پیش‌فرض ارائه می‌کنند یا در نظر می‌گیرند که بسیار مناقشه‌آمیزاند. به نظر رالز، باید از این مناقشه‌ها دوری کرد و به جای آن مفهومی را پیش‌فرض در نظر گرفت که همه نظریه‌های فراگیر منطقی آن را بپذیرند (Ibid. 56, 175, 180).

با در نظر گرفتن مفاهیم و مقدماتی که در بالا ذکر شد، رالز به تعریف زیر از خیرهای اولیه می‌رسد: «خیرهای اولیه [...] عبارتند از تمام آنچه را که فرض می‌شود که فرد حسابگر، علی‌رغم تمام خواسته‌هایش آرزو کند. صرف‌نظر از جزئیات طرح‌های عقلانی فرد، فرض می‌شود که برخی چیزها را او بیشتر می‌خواهد تا کمتر، زمانی که افراد سهم زیادی از خیرهای مذکور را صاحب می‌شوند، بیشتر مطمئن می‌شوند که طرح‌های خود را می‌توانند عملی کنند و اهداف خود را، هر چه که باشد، با موفقیت و اقبال زیاد به پیش برند» (Rawls, 2005A: 92). این تعریف از خیرهای اولیه، علی‌رغم گذار از مفهوم خودمختاری کانتی به مفهوم سیاسی از انسان، در همه شهروندان مشترک است بدون توجه به نظریه‌های فراگیر فلسفی، مذهبی و اخلاقی که آن‌ها به آن گرایش و تعلق خاطر دارند. محور و مبنای تعریف مذکور، مفهوم عقلانیت یا حسابگری است که در همه افراد وجود دارد. از این رو لیست خیرهای اولیه نیز با چنین رویکردی به ترتیب زیر ارائه می‌شود:

۱. آزادی‌های اساسی مثل آزادی تفکر، آزادی شناخت و دیگر آزادی‌ها که برای توسعه دو قوه اخلاقی ضروری‌اند؛ ۲. آزادی حرکت و رفت‌وآمد و آزادی انتخاب شغل از بین فرصت‌های مختلف که اجازه دنبال کردن اهداف، تغییر و اصلاح آن‌ها را می‌دهد؛ ۳. توانایی و حق داشتن مناصب و مسئولیت اجتماعی؛ ۴. ثروت و درآمدی که قابل تبدیل شدن و صرف شدن در راه رسیدن به سایر نیازها باشد؛ ۵. مبنای اجتماعی احترام به خویش، بدین معنا که نهادهای اصلی جامعه، اعتماد به نفس شهروندان را برای رسیدن به اهداف خویش به عنوان یک ارزش انسانی بفهمند و به آن احترام بگذارند (Rawls, 2001: 58-59).

رالز خیرهای اولیه را ارزش‌های اجتماعی می‌داند که به موارد بالا محدود نمی‌شوند بلکه به نظر وی لیست مذکور می‌تواند با رعایت دو شرط گسترش یابد: شرط اول اینکه، خیر منتخب سیاسی باشد، یعنی در چارچوب نظریه عدالت به مثابه انصاف که نظریه‌ای سیاسی است، موردی باید اضافه شود که بتواند مشمول اجماع فراگیر شود. بنابراین، مورد مذکور نباید مبتنی بر نظریه‌های فراگیر فلسفی، اخلاقی و مذهبی باشد، زیرا مناقشه‌آمیز خواهد بود و اجماعی بر آن صورت نخواهد گرفت، بنابراین، نمی‌تواند راهنمایی برای مشارکت‌کنندگان قرار گیرد تا آن‌ها را در رسیدن به دو اصل عدالت کمک کند. شرط دوم اینکه خیر انتخاب شده «عملی»^۱ باشد. با شرط اخیر، رالز در واقع می‌خواهد تأکید مجددی بر همان شرط اول بکند. بدین صورت که مفهوم انتخابی باید از طرف شهروندان یا مشارکت‌کنندگان پذیرفته شود تا امکان عملی شدن آن به وجود آید. او می‌گوید: «ما باید محدودیت‌های بسیط بودن و قابل دسترس بودن اطلاعات مربوط به هر مفهوم سیاسی عملی [...] را بپذیریم» (Rawls, 2005A: 182). در این فراز، رالز اشاره غیرمستقیمی به ویژگی‌های مفاهیم حق دارد. به نظر او، بسیط بودن و قابل دسترس بودن برخی از مفاهیم خیر، موجب می‌شود که وی آن‌ها را با عنوان «مفهوم حق» طبقه‌بندی کند که در واقع خیرهای اولیه از آن جمله‌اند. دو ویژگی مزبور، شرط قرار دادن چنین مفاهیمی در لیست خیرهای اولیه است. خیرهای مذکور، هسته اصلی نظریه محدود خیر^۲ را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن، خیرهای اولیه مرجح بر خیرهای خاص شهروندان و مشارکت‌کنندگان هستند (Rawls, 2005A: 396).

فردگرایانه بودن خیرهای اولیه

هر چند رالز برای بی‌طرف و منصفانه نشان دادن خیرهای اولیه در وضع نخستین تلاش بسیاری کرده است، اما برخی از منتقدین رالز بر این باورند که خیرهای مذکور گرایش‌های

1. Practicable.
2. Thin theory of the good .

فردگرایانه را ترویج می‌کنند. برای مثال، توماس نیگل^۱ معتقد است که حذف بسیاری از مفاهیم خیر از لیست مذکور به جز مفاهیم منطبق بر نظریه لیبرال، موجب ترویج مدل فردگرایانه لیبرال می‌شود (Nagel, 1973: 228). ایراد نیگل به خود مفاهیم و خیرهای اولیه نیست، او آن مفاهیم را عینی و قابل دفاع می‌داند (Nagel, 1973: 226)، بلکه انتقاد وی به منصفانه بودن وضع نخستین برمی‌گردد. به نظر او، وضع مذکور یک‌جانبه‌گرایانه مفاهیم هنجاری لیبرال را ترویج می‌کند، درحالی‌که بنا به ادعای رالز وضع مذکور باید منصفانه باشد. یعنی همه افراد و مشارکت‌کنندگان در وضع مذکور با مفاهیمی از خیرهای اولیه مواجه شوند که مفاهیم مذکور هیچ پیش‌فرض هنجاری غیرمنصفانه‌ای نداشته باشند. از نظر نیگل، چنین چیزی اتفاق نیفتاده است، بلکه فردگرایی لیبرالی ترویج شده است.

وی تصریح می‌کند که: « این مدل وجه جانبدارانه و فردگرایانه‌ای دارد که با فرض [مؤلفه] عدم چشم‌داشت متقابل و فقدان حسادت [در وضع نخستین] بسیار قوی‌تر نیز می‌شود [...]». به نظر می‌رسد که وضع نخستین نه تنها نظریه بی‌طرفانه‌ای را پیش‌فرض قرار نمی‌دهد، بلکه مفهوم فردگرایانه لیبرالی را، با بهترین صورتی که می‌توان برای فردی آرزو کرد که وی راه خویش را بدون توجه به حقوق دیگری طی کند. [...] درحالی‌که بسیاری از مفاهیم خیر در این مدل فردگرایانه جای نمی‌گیرند، چگونه می‌توان وضع نخستین را برای انتخاب اصول عدالت منصفانه دانست؟» (Nagel, 1973: 228).

انتقاد نیگل را می‌توان با دو رویکرد شرح و بسط داد. یکی اینکه چرا لیست خیرهای اولیه شامل خیرها و نیازهای دیگر شهروندان با توجه به تعلقاتشان به نظریه‌های فراگیر نمی‌شود. به عبارت دیگر، پرده جهل بسیار ضخیم طراحی شده است، به گونه‌ای که مشارکت‌کنندگان نمی‌توانند در لیست موجود از خیرهای اولیه در وضع نخستین، مواردی را مشاهده کنند که نسبت نزدیکی به نظریه‌های فراگیر مورد نظر آنها داشته باشد. برای مثال، یک فایده‌گرا یا یک کاتولیک در لیست خیرهای مذکور از خیرهای مورد نظر خود چیزی نمی‌یابد یا حداقل اولویت مورد انتظار وی را ندارد. خیرهای اولیه موجود در نظریه وی، به صورت منصفانه در خدمت همه مشارکت‌کنندگان نیست. آنها برای اجرای جنبه‌هایی از نظریه فراگیر خود، از برخی خیرها می‌توانند استفاده کنند و برخی دیگر را باید به کناری نهند، زیرا به کار آنها نمی‌آید.

رویکرد دوم مبتنی بر ضخامت ناکافی پرده جهل است، یعنی از نظر نیگل، که خیرهای اولیه منجر به ترویج دیدگاه فردگرایانه لیبرالی می‌شود، به دلیل تصفیه ناکافی خیرهای مذکور است و بنابراین، لیست مذکور از خیرها، باید از مواردی که دیدگاه فردگرایانه را ترویج می‌کند

1. Thomas Nagel.

تصفیه شود. این امر در صورتی ممکن است که پرده جهل ضخیم‌تر شود و تا جایی که همانند حذف مفاهیم نظریه‌های فراگیر از وضع نخستین، مفاهیم متناسب به دیدگاه فردگرایانه نیز از وضع مذکور حذف شود و در نتیجه مواردی از لیست باقی بماند که با ادعای رالز مبتنی بر رعایت انصاف و بی‌طرفی سازگار باشد.

نیگل برای اثبات انتقاد خود مبنی بر ترویج دیدگاه فردگرایانه از سوی خیرهای اولیه به تحلیل اصول عدالت می‌پردازد. او با مقایسه اصل برابری و اصل تفاوت به این نتیجه می‌رسد که اصل برابری نیاز همه شهروندان محسوب می‌شود، ولی اصل تفاوت چنین ویژگی ندارد. طبقات فرادست و فرودست از نظر مالی و اقتصادی همه از اصل آزادی، امکان استفاده برابر را دارند، ولی از اصل تفاوت چنین چیزی ممکن نیست. حتی بنا بر اصل تفاوت نوعی نابرابری به وجود می‌آید که شبیه اصل فایده‌گرایی است. در فایده‌گرایی این طبقات فرودست هستند که قربانی طبقات ثروتمند هستند و بنا بر اصل تفاوت این طبقات ثروتمند هستند که قربانی طبقات فرودست می‌شوند (Ibid.: 231-232).

مایکل تایتلمن^۱، اندیشمند دیگری است که ضمن تأکید بر فردگرایانه بودن نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، خیرهای اولیه را دلیل اصلی آن می‌داند، زیرا به نظر وی خیرهای اولیه با ایجاد محدودیت‌هایی فردگرایانه را رواج می‌دهند. این محدودیت‌ها عبارتند از: اول اینکه خیرهای اولیه مبتنی بر مفاهیم حق هستند و با پیش‌فرض قرار دادن برتری مفهوم حق بر مفهوم خیر، نظریه‌ای را ترویج خواهند کرد که مبتنی بر مفاهیم حق باشد. یکی از ویژگی‌های مفهوم حق نیز طبق نظریه کانت ابتدا بر خودمختاری است که در مقابل اهداف و گرایش‌ها و غرایزی که ناشی از نظریه‌های فراگیر و یا سلیقه‌های شخصی است. در مفاهیم مبتنی بر حق، فقط به منافع فرد توجه شده‌است و مفاهیم مبتنی بر فضیلت‌طلبی و کمال‌گرایی و جماعت‌گرایی در مفاهیم حق جایی ندارد (Teitelman, 1972, : 548).

دوم اینکه انگیزه‌ها در وضع نخستین برای همه مشارکت‌کنندگان مساوی و یکسان است. خیرهای اولیه یکی از معدود انگیزه‌های موجود در وضع نخستین هستند. همه مشارکت‌کنندگان، به صورت یکسان از این خیرها بهره می‌برند و حتی تغییر احتمالی برای افزایش یا کاهش خیرهای مذکور برای همه است. از این‌رو، تأثیر خیرهای اولیه در هدایت و راهنمایی نمایندگان یکسان و متمرکز است و این امر تأثیر اساسی در اجماع نظر آن‌ها در تدوین اصول عدالت مبتنی بر خیرهای اولیه خواهد داشت. بدین ترتیب، در غیاب دیگر مفاهیم خیر در وضع نخستین، خیرهای اولیه تنها محور موجود رایزنی و گفت‌وگو برای انتخاب

1. Michael Teitelman.

بهترین اصول عدالت است. به عبارت دیگر، مشارکت‌کنندگان در انتخاب خود با محدودیت مواجه‌اند که این محدودیت به نوبه خود آن‌ها را به سوی انتخاب اصول فردگرایانه سوق خواهد داد (Teitelman, 1972: 550). سوّم اینکه رالز در انتخاب خیرهای اولیه، معیاری را اعمال کرده که مبنایی برای انتقاد از فایده‌گرایان بوده است. بر اساس انتقاد مذکور، فایده‌گرایان طبقات اجتماعی، اهداف و خواسته‌های شهروندان وابسته به آن طبقات را در تدوین نظریه اخلاقی خویش لحاظ می‌کنند و بنابراین نمی‌توانند به تکیه‌گاهی ارشمیدسی^۱ دست یابند. از این‌رو، رالز برای عدم تکرار اشتباه آن‌ها، با تعبیه خیرهای اولیه در وضع نخستین به گونه‌ای خیرهای مذکور را انتخاب می‌کند که هیچ‌گونه ارتباطی با وضع طبقات اجتماعی و اهداف خاص شخصی و حتی سیستم سیاسی و اقتصادی که در آن زندگی می‌کنند نداشته باشند. این ساماندهی از خیرهای اولیه، با هدف ایجاد تکیه‌گاه ارشمیدسی موجب محدودیت مشارکت‌کنندگان می‌شود و آن‌ها را به سوی فردگرایی می‌راند (Teitelman, 1972: 548-549).

آخرین محدودیت در لیست خیرهای اولیه به نظر تایتلمن، فقدان برخی موارد اساسی مانند حق حیات، فقدان ناتوانی و مجروحیت و مریضی، نداشتن اختلال روانی و تسلط معمولی هر فرد بر بدن خویش است. علاوه بر موارد مذکور، وی نادیده گرفتن تنوع در زندگی مردمان یک کشور را از مواردی می‌داند که منصفانه بودن لیست خیرهای اولیه را زیر سؤال می‌برد. به‌ویژه اینکه برخی از شهروندان در گذشته نیازهایی داشته‌اند که جوان‌ترها آن نیاز را ندارند، بلکه نیازهای دیگری بر اساس روش‌های جدید زندگی مطرح می‌کنند (Teitelman, 1972: 550). محدودیت‌های ایجاد شده از طریق خیرهای اولیه، ویژگی‌های «اجتماع» را نادیده می‌گیرد. افرادی که در یک جامعه زندگی می‌کنند، حتی با توجه به معنا و مفاد خیرهای اولیه فقط به فکر منافع خویش نیستند، بلکه اهداف جمعی نیز وجود دارند که شهروندان را به هم پیوند می‌دهد. اما مدل رالزی در وضع نخستین بدون این ویژگی‌ها شکل می‌گیرد. رالز این استثنا کردن را انصاف و بی‌طرفی نام نهاده است. به نظر تایتلمن، ما باید به دنبال نهادهایی باشیم که منافع بشری را در مسیر صحیحی قرار دهند، نه اینکه با مفاهیمی فردگرایانه، شهروندان را در نهادها و سازمان‌هایی خاص محدود کنند. او این محدودیت‌ها را به‌مثابه قطع کردن انگشت شست دست برای جا دادن انگشتان باقیمانده در یک دستکش چهار انگشتی می‌داند. مشکلی که رالز به دنبال حل آن است، پیدا کردن تکیه‌گاه ارشمیدسی برای

1. Archimedam point.

اصطلاح فوق به معنی نگاه عینی و بدون پیش فرض به موضوع تحقیق است. البته از نظر تاریخی، اصطلاح مذکور به ارشمیدس برمی‌گردد که مدعی بود می‌تواند با یک اهرم و تکیه‌گاه زمین را به حرکت درآورد. رالز اصطلاح مذکور را در اثر خویش به کار برده است (Rawls, 2005A.: 260).

ارزیابی سیستم اجتماعی است. این ابتکار رالز نه تنها هیچ لطفی در حق هیچ نظریه‌ای اجتماعی نیست، بلکه یکی از اولین انگیزه‌ها برای برنامه‌ای فردگرایانه است. به نظر تایتلمن، یک مدل باید چنان تمام باشد که برای همهٔ ابنای بشر مفید باشد، نه اینکه فقط برای برخی از آن‌ها یا برای برخی جوامع (Teitelman, 1972: 548-549).

تایتلمن در تحلیل خود به ویژگی خیرهای اولیه اشاره و فردگرایانه بودن آن‌ها را تا حدودی تبیین کرده است، و نیگل آن را با تحلیل اصل دوم عدالت انجام داده است. بین دو تحلیل مذکور تایتلمن در تحلیل خیرهای اولیه به جزئیات بیشتری می‌پردازد و تا حدودی به رویکرد انتقادی جماعت‌گرایان نزدیک می‌شود.

رالز و منتقدین

رالز در جواب منتقدین به خیرهای اولیه به سه شکل می‌توانست واکنش نشان دهد. یکی اینکه لیست خیرهای مذکور را تغییر دهد که برای رضایت منتقدین، این تغییر باید چندجانبه می‌بود یعنی هم خیرهای مختلف و متکثر شهروندان باید در لیست قرار می‌گرفت و هم به انصاف و بی‌طرفی مدنظر خویش پای بند می‌بود و این ممکن نبود مگر به قربانی کردن یکی از دو بعد مذکور. البته ممکن است گفته شود که حد متوسطی از خیرهای مد نظر مشارکت‌کنندگان در لیست مذکور آورده شود تا هم تکثرگرایی حفظ شود و هم انصاف. این راه حل شبیه نظریهٔ سودمندی میانگین است که رالز آن را به فایده‌گرایی کلاسیک تشبیه و رد می‌کند (Rawls, 2005A: 161-175). از طرفی، رالز مفروضاتی را در نظریهٔ خویش آورده بود که دست برداشتن از آن‌ها ساختار نظریه را با خطر جدی مواجه می‌ساخت. از جمله آن مفروضات برتری مفهوم حق بر خیر است که بسیاری از مفاهیم استثناء شده از لیست مذکور بر اساس مفروض مذکور باشند. یکی از دلایل مهم رالز در حذف آن‌ها، مناقشه‌آمیز بودن آن‌هاست. البته همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، به نظر رالز، لیست خیرهای اولیه را می‌توان گسترش داد ولی شرط اصلی آن همان ویژگی و فرض برتری مفهوم حق بر مفهوم خیر است. او برای مثال، اوقات فراغت را برای افزودن پیشنهاد می‌کند (Rawls, 2005B: 181-182). اما به‌هرحال، رالز در آخرین اثر مرتبط به جا گذاشته از خویش «عدالت به‌مثابهٔ انصاف، یک بیان دوباره» هیچ تغییری در لیست خیرهای اولیه نمی‌دهد.

راه دوم مبتنی بر پاسخ به منتقدان و تبیین ابهامات و تنقیح مبانی و استدلال‌های خویش و همچنین نشان دادن سستی احتمالی انتقادات است. وی در این راه قدم نهاد اما آن را ادامه نداد. او پس از اولین نقدها، به یکی از آن‌ها، یعنی تایتلمن پاسخی کوتاه، در دو صفحه، ارائه کرد. وی سه نکته را ذکر می‌کند: ۱. شاید تایتلمن در ادعای خود مبنی بر محدود بودن لیست

خیرهای اولیه حق داشته باشد، اما لیست مذکور از آنچه که وی ضروری می‌داند گسترده‌تر است؛ ۲. اصل تفاوت می‌تواند در مقطع قانونگذاری، نیازهای مورد نظر تایلتمن را تأمین کند بدون آنکه تکیه‌گاه ارشمیدسی (بی‌طرفی و انصاف) آسیب ببیند؛ ۳. فردگرایانه بودن همه ابعاد نظریه‌های مربوط به قرارداد از جمله نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، که مبتنی بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی است صحیح نیست؛ البته نوعی فردگرایی حداقلی برای دفاع از آزادی برابر و حقوق و شرافت نوع بشر در این نظریه‌ها وجود دارد. وی در پایان مقاله کوتاهش، به ناکافی بودن جواب‌های مذکور اذعان دارد (Rawls, 1972: 557).

با انتشار نقدهای دیگر، رالز پاسخگویی مستقیم را به کناری می‌دهد و راه سومی را انتخاب می‌کند. در این مسیر، او راهبرد توجیه ساختار و مؤلفه‌های وضع نخستین و پرده جهل را از یک نظریه فراگیر متأثر از کانت به یک نظریه غیرفراگیر و به اصطلاح «سیاسی» و نه «مابعدالطبیعی» تغییر داد. در این مسیر چند اقدام مهم صورت گرفت که برخی از آنها مستقیم و برخی غیرمستقیم به خیرهای اولیه مربوط است.

در تغییر چگونگی توجیه خیرهای اولیه، قدم نخست، فرض درک سیاسی از مفهوم انسان به جای مفهوم خودمختاری کانتی در وضع نخستین است. او برای پاسخگویی به انتقادات منتقدین اعلام کرد که تعیین خیرهای اولیه، مبتنی بر پیش‌فرض ضروری یعنی «مفهوم سیاسی» از انسان است. در این تغییر پیش‌فرض‌ها، رالز به منتقدین این پیام را می‌دهد که بی‌طرفی مورد نظر امکان‌پذیر نیست، یعنی نمی‌توان نظریه عدالت به‌مثابه انصاف را در تمامی جوامع به صورت نظریه‌ای فراگیر تجویز کرد. از این‌رو حوزه امکان اعمال نظریه رالز فقط به جوامعی محدود می‌شود که مفهوم سیاسی مذکور از انسان را قبول داشته باشند. بدین ترتیب، در هر جامعه‌ای که سابقه نظری و عملی آن، پیش‌فرض مفهوم سیاسی از انسان مدنظر رالز را بهتر و سریع‌تر هضم کند، نظریه عدالت به‌مثابه انصاف نیز می‌تواند در آن جامعه، جانشین مناسبی تلقی شود.

دومین مفهومی که در تغییر راهبرد توجیه نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، به خیرهای اولیه مربوط می‌شود، مفهوم جامعه سیاسی^۱ است. پیش‌فرض مذکور در برابر جماعت سیاسی^۲ است که به تعبیر رالز، نظریه عدالت به‌مثابه انصاف مفهوم اخیر را رد می‌کند. «جماعت سیاسی، جامعه سیاسی تشکیل شده از طریق تنها یک نظریه فراگیر مذهبی، فلسفی یا اخلاقی است. واقعیت تکثرگرایی منطقی، چنین مفهومی از واحد اجتماعی را رد می‌کند» (Rawls, 2005B: 201) از دیدگاه رالز، «جامعه متشکل از اعضای (یک انجمن) یا اشخاص منفرد است که فقط برای منافع فردی و یا صنفی، بدون داشتن اهداف نهایی، با هم همکاری می‌کنند» (Ibid).

-
1. Political society.
 2. Political community.

اهداف غایی^۱ اعضای جامعه سیاسی خارج از چارچوب‌ها و ساختارهای رسمی در جامعه خصوصی^۲ پیگیری می‌شوند. این اهداف، همان تعلقات شخصی افراد است که به نظر رالز «خاص» هستند و با تعلقات سایر شهروندان مشترک نیست. نهادهای سیاسی در جامعه سیاسی به صورت خالص ابزاری‌اند و در خدمت اهدافی هستند که بین شهروندان مشترک است. از این رو جامعه سیاسی برخلاف جماعت سیاسی یک خیر عام و فراگیر را ترویج نمی‌کند، بلکه فقط به منافع فردی شهروندان می‌پردازد که در چارچوب تعریف مفهوم حق قرار می‌گیرند. مفهوم «جامعه سیاسی» در واقع همان مفهوم باز تبیین‌شده «جامعه بسامان» است. مفهوم اخیر در نظریه‌ای در باب عدالت طرح و تبیین شده اما بیشتر حول مسئله ثبات در جامعه و حذف مفاهیم مناقشه‌آمیز فراگیر متمرکز بود (Rawls, 2005A: 453-462). در پرتو مفهوم جامعه سیاسی، جامعه بسامان، دو معنی جدید می‌یابد: اول آنکه مفاهیم خیر شهروندان به صورت فردی، معرفی، تبیین و ضمانت می‌شود. زیرا بر اساس مفهوم سیاسی از انسان، دو قوه اخلاقی، یعنی عقلانیت و معقولیت، منافع هر شهروند را تشخیص می‌دهد، معرفی کرده و در یک همکاری منصفانه با دیگر شهروندان آن را به منصفه ظهور می‌رساند. دوم اینکه جامعه بسامان، خیرهای اجتماعی و غیرفردی شهروندان را نیز ضمانت می‌کند. منظور رالز خیرهای خاص مربوط به تعلقات فردی شهروندان نیست، بلکه خیرهایی سیاسی است، اما همه شهروندان برای آن‌ها تلاش می‌کنند و آن‌ها را برای جامعه سیاسی ضروری می‌دانند مانند امنیت اجتماعی که با مشارکت شهروندان امکان ایجاد و حفاظت از آن میسر می‌شود (Rawls, 2005B: 202-204). مفهوم جامعه سیاسی ظرفی است که اقتضای اجرای خیرهای اولیه و همچنین سایر مؤلفه‌های نظریه عدالت به مثابه انصاف را دارد.

تحلیل فردگرایانه بودن خیرهای اولیه

برخی از منتقدان، نظریه عدالت به مثابه انصاف را از زوایای مختلف مروج فردگرایی دانسته‌اند؛ که آرای آن‌ها را می‌توان در چند بند خلاصه کرد: ۱. پرده جهلچنان ضخیم یا برعکس، چنان نازک است که نمایندگان در بین خیرهای اولیه در وضع نخستین، خیرهای مطلوب خود را نمی‌یابند؛ ۲. خیرهای اولیه موجود در وضع نخستین مبتنی بر مفهوم حق است که بیانگر منافع فرد در مقابل منافع جامعه از جمله فضیلت‌هایی است که به عموم شهروندان برمی‌گردد؛ ۳. مهم‌ترین معیار برای انتخاب خیرهای اولیه، نه نیاز شهروندان یا نمایندگان به آن‌ها، بلکه مناسب بودن برای ایجاد تکیه‌گاهی ارشمیدسی یا همان بی‌طرفی و انصاف با تفسیر جان رالز است.

1. Ultimate ends.
2. Private society.

نتیجه حاصل از نظرات مذکور این است که خیرهای موجود در لیست پیشنهادی رالز، فقط تملک افراد به آنچه که از نظر وی ضروری و نیاز اجتماعی باشد را ضمانت می‌کند. به نظر این منتقدین نیازهای مذکور بیشتر جنبه شخصی دارد و در نتیجه نوعی فردگرایی ملکی^۱ را ترویج می‌کند. بنابراین، لیست پیشنهادی از خیرهای اولیه منصفانه و بی‌طرفانه نیست و نتیجه گفتگو و مشورت نمایندگان نیز حول خیرهای مذکور به نتیجه بی‌طرفانه و منصفانه‌ای منجر نخواهد شد.

به نظر می‌رسد که علت اصلی فردگرایانه بودن خیرهای اولیه به چگونگی بهره‌برداری از آنها برگردد. همانطور که خود رالز نیز می‌گوید وقتی که پرده جهل برداشته شود، افراد در جامعه بسامان از خیرهای اولیه می‌توانند بیشتر برداشت کنند (Rawls, 2005A: 142-143)، زیرا در آن وضعیت که ساختار اصلی جامعه مشخص شده و اصول عدالت مبنای عمل شهروندان قرار گرفته است، آن‌ها می‌توانند طرح‌های عقلانی و شخصی خود را حتی تحت تأثیر نظریه‌های فراگیر فلسفی، مذهبی و اخلاقی با رعایت اصول عدالت پیگیری کنند. در این صورت آن‌ها برای اجرای برخی از طرح‌هایشان باید از خیرهای اولیه بیشتر استفاده کنند. در این حال بعضی از شهروندان، به دلیل شایستگی فردی و استعدادهای شخصی، طرح‌های بلند پروازانه‌ای را که به اجرا گذاشته‌اند با موفقیت دنبال می‌کنند و در جنبه‌های مختلف زندگی به‌ویژه ابعاد اقتصادی و اجتماعی از دیگر هم‌سنخ‌ان خود فاصله زیادی می‌گیرند. در مقابل، عده‌ای از شهروندان به دلایل مختلف از جمله ناتوانایی‌های طبیعی یا اعتقاداتشان به خیرها و مفاهیم خاص و فراگیر، از خیرهای اولیه نه تنها کم استفاده می‌کنند، حتی برخی مانند مارکسیست‌ها و کشیشان صومعه‌نشین معتقدند که بهره بردن زیادی از خیرهای اولیه به زندگی و خوشبختی آن‌ها صدمه می‌زند. چنین وضع نامتوازن در جامعه بسامان، به‌ویژه استفاده از خیرهای اولیه، ناشی از همان فردگرایی ملکی است که فرایند آن در وضع نخستین شروع شده و به جامعه واقعی نیز کشیده شده است (Schwartz, 1973: 302-301).

میزان استفاده از خیرهای اولیه به‌ویژه با توجه به لیست محدود آن فردگرایی لیبرالی را بیش از پیش ممکن می‌سازد، زیرا فقط خیرهای درج شده در لیست مذکور است که از طریق ساختارهای اصلی جامعه ترویج و حمایت می‌شوند و سایر خیرهای شهروندان در لیست مذکور قرار ندارند و به‌طور طبع ترویج و حمایت هم نمی‌شوند. بنابراین، از آنجایی که خیرهای اولیه پیشنهادی رالز فقط جنبه شخصی و فردی دارند و شهروندان فقط به صورت یک «فرد»

1. Possessive Individualism.

در فردگرایی ملکی فرد با تکیه بر مهارت‌ها و داشته‌های خویش در بازار آزاد اجتماعی به گونه‌ای عمل می‌کند که انگار به جامعه یا شهروندان دیگر، هیچ نیازی ندارد و آنچه او در تملک خویش دارد برای خوشبختی‌اش کافی است.

می‌توانند از آن‌ها بهره ببرند، این امکان وجود دارد که فردگرایی در جامعه گسترش یابد، اما رالز برای جلوگیری از این فردگرایی، چاره‌ای اندیشید که می‌تواند ابعادی از آن را بی‌اثر سازد و آن اصل تفاوت است. بر اساس این اصل نابرابری‌های اجتماعی قابل دفاع نیست مگر آنکه به نفع طبقه فرودست باشد. اصل مذکور که ذیل اصل دوم عدالت یعنی اصل برابری می‌آید، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نظریه رالز یعنی عدالت اقتصادی را توضیح می‌دهد. البته از جنبه‌های مختلفی می‌توان انتقاداتی را به اصل تفاوت وارد کرد، اما درباره جبران کم بهره‌گری طبقات فرودست به نظر می‌رسد که اصل مذکور کارساز است. طبقات فرودست به دلایل مختلفی از خیرهای اولیه نمی‌توانند مانند فرادستان استفاده کنند. گروهی به دلیل ناتوانی‌های طبیعی نمی‌توانند از خیرهای اولیه مثل سایر هموعان خویش بهره ببرند. این گروه مانند معلولان جسمی و ذهنی یا کسانی که از هوش و استعداد و توانایی جسمی کمتری برخوردارند، ذیل اصل تفاوت قرار می‌گیرند و اصل مزبور، چنانکه رالز توضیح می‌دهد، کمبود بهره آنان از خیرهای اولیه را جبران می‌کند. البته گروهی از شهروندان، مانند صومعه‌نشینان، با اراده خود، استفاده کم از خیرهای اولیه را انتخاب کرده‌اند، ولی مارکسیست‌ها ممکن است ادعا کنند که اولویت‌های مد نظر آن‌ها مثل «کار» در لیست رالز از خیرهای اولیه جایگاه درخور ندارد، هرچند این ادعا درست است اما آزادی انتخاب شغل از جمله خیرهای اولیه است که به هر حال حداقل ضروری و البته لازم برای یک شهروند مارکسیست را ضمانت می‌کند یا اینکه آن‌ها ممکن است از روش توزیع خیرهای اولیه به صورت انفرادی انتقاد کنند و آن را موجب رقابت و در نتیجه از خودبیگانگی شهروندان بدانند. رالز در اصل تفاوت این مسئله را پیش‌بینی کرده و توزیع جمعی خیرهای اولیه را برای شهروندانی که چنین خواسته‌ای داشته باشند پیشنهاد کرده است (Rawls, 2005A: 281).

اما آیا اصل تفاوت همه نابرابری‌های ناشی از خیرهای اولیه را می‌تواند جبران کند؟ به نظر می‌رسد که با تعریف رالز از اصل تفاوت، فقط نابرابری‌هایی که جنبه اقتصادی در جامعه دارند، با اصل مذکور قابل جبران است، اما در جامعه متکثر فرض بر این است که شهروندان به نظریه‌های مختلف فراگیر مذهبی، فلسفی و اخلاقی تعلق خاطر دارند و لیست خیرهای اولیه شامل خیرهای مد نظر آن‌ها نیست یا اولویت لازم را ندارد. این جنبه از نابرابری که می‌تواند صبغه فرهنگی، معرفتی و اخلاقی داشته باشد، نه تنها با اصل تفاوت قابل جبران نیست، بلکه بر اساس لیست ارائه‌شده از خیرهای اولیه، تنها دیدگاه محدود و خاصی از شهروندان را که مبتنی بر منافع فردی است رواج می‌دهد. برای مثال، در باب آزادی، مفاهیم ارائه‌شده در لیست خیرهای اولیه، تکیه بر آزادی‌های فردی با رویکردی لیبرالی دارد که حتی جماعت‌گرایان را نیز قانع نمی‌سازد (Raz, 1986).

در باب راهبرد سوم رالز برای پاسخ به منتقدین نیز چند نکته به نظر می‌رسد: اول اینکه در تبیین اولیه خیرهای اولیه، رالز فقط یک پیش‌فرض، یعنی مفهوم خودمختاری کانتی، را استفاده کرده بود، در حالی که پس از تجدید نظر، به منظور پاسخگویی به منتقدین، هرچند از پیش‌فرض خود عدول می‌کند، اما به جای آن از دو پیش‌فرض، یعنی مفهوم سیاسی از انسان و جامعه سیاسی استفاده می‌کند. دوم اینکه پیش‌فرض‌های اخیر از باب «پیش‌فرض بودن»، هیچ فرقی با پیش‌فرض قبلی، یعنی خودمختاری کانتی ندارد، بنابراین، خیرهای اولیه همچنان مستند به مفاهیمی هستند که لزوماً همه شهروندان آن‌ها را قبول ندارند و در نتیجه خیرهای اولیه نیز خود همچنان دور از اجماع نمایندگان در وضع نخستین هستند و فقط بیانگر و مروج دیدگاهی خاص است که فقط به برخی منافع فردی می‌پردازد و آن را تضمین می‌کند. سوم اینکه به نظر رالز جامعه سیاسی بر خلاف جماعت سیاسی اهداف غایی و خیرهای خاص شهروندان و آنچه را که در خیرهای اولیه منعکس نشده را ضمانت می‌کند. البته با توصیف و مقایسه‌ای که رالز از جامعه سیاسی و جماعت سیاسی می‌کند، چنین وانمود می‌شود که در جامعه‌ای که نظریه‌ای فراگیر حاکم است، اهداف غایی شهروندان مانند جامعه سیاسی ضمانت نشده است. در مقایسه دو مفهوم جامعه و جماعت سیاسی به نظر یک مغلطه وجود دارد و آن اینکه هرچند تکثر فرهنگی در جامعه سیاسی لیبرالی وجود دارد، اما اهداف غایی شهروندان نباید با آزادی‌های اساسی شهروندی ملت‌نظر لیبرالیسم منافات داشته باشد زیرا در این صورت از حضور در جامعه سیاسی حذف می‌شوند (Rawls, 2005A, p. 64, n.19)؛ و از طرفی این اهداف هیچ‌گاه امکان ترویج در جامعه سیاسی رالزی را ندارند و فقط تعلق خاطر فردی به شمار خواهند آمد. آخرین نکته به معیار انتخاب خیرهای اولیه مربوط است که به نظر منتقدان، معیار مذکور ابتدا مبتنی بر یافتن خیرهایی بود که به ایجاد تکیه‌گاه ارشمیدسی یا همان بی‌طرفی و انصاف منجر شود و توجهی به نیازهای شهروندان نداشت. البته رالز در تجدید نظرهایش این نکته را در نظر داشته که با استفاده از مفهوم «سیاسی» انتقاد مذکور را پاسخ دهد. وی به جای استفاده از واژه «انتظارات»^۱ در «نظریه‌ای در باب عدالت» در آثار بعدی واژه «نیاز»^۲ را به کار برده و در پرتو مفهوم سیاسی لیست خیرهای اولیه را با عنوان نیازهای اساسی و ضروری شهروندان توجیه می‌کند. بنا بر توجیه مذکور، تحت شرایطی، دایره «نیاز» نیز ممکن است موسع یا مضیق شود. از این‌رو خیرهای اولیه اجتماعی به معنای نیاز بشری، در نزد رالز قابلیت تبدیل شدن به نسبت را دارند. ممکن است یک خیر اجتماعی روزی نیاز باشد و روز دیگر نباشد و حتی خیرهایی فراگیر را بتوان با توجیهی سیاسی وارد لیست خیرهای اولیه کرد. در

1. Expectations.

2. Needs .

این صورت، نسبی‌گرایی در لیست خیرهای اولیه به وجود می‌آید و «سیاسی بودن» به شمشیری دو طرفه تبدیل می‌شود و بی‌طرفی رالزی معنایی دیگر نخواهد داشت.

نتیجه

استدلال‌های منتقدین به خیرهای اولیه را در چهار بند خلاصه و دوباره آن‌ها را با نگاهی به دو مفهوم انسان سیاسی و جامعه سیاسی مرور می‌کنیم: انتقاد اول به پرده جهل مربوط می‌شود که لیست خیرهای اولیه را سامان داده است. رالز در پاسخ به منتقدان، شرایط پرده جهل و در نتیجه لیست خیرهای اولیه را هیچ تغییری نداده است. انتقاد دوم درباره‌ی ابتدای انتخاب خیرهای اولیه بر مفهوم حق است. به نظر منتقدین، مفاهیم حق بیانگر منافع فرد است که در مقابل منافع جمع یا فضیلت‌هایی است که به کل جامعه برمی‌گردد. در برابر این انتقاد رالز نه تنها، مبنای انتخاب خیرهای اولیه را تغییر نداد بلکه با باز تعریف مفهوم حق یعنی انضمام «مفهوم سیاسی» به آن، درصدد توجیه مجدد این مبنا برآمد. وی با پیش‌فرض قرار دادن درک سیاسی از مفهوم انسان برای رسیدن به لیست خیرهای اولیه، معضلات انتخاب بین مفاهیم حق و خیر رانادیده گرفت. او بدون آنکه بخواهد خود را درگیر بحث‌های مربوط به تفکیک خیر و حق کند، با معیار سیاسی بودن، لیست خیرهای اولیه را توجیه می‌کند، یعنی با آمدن مفهوم انسان سیاسی، مباحث خیر و حق که از کانت اقتباس شده بود، به حاشیه رانده می‌شود. اکنون با پیش‌فرض قرار دادن مفهوم سیاسی از انسان در انتخاب خیرهای اولیه، منتقدین لیبرال رالز مانند نیگل کاملاً قانع شده‌اند زیرا این توجیه، بسیار قابل قبول‌تر از مفهوم اخلاقی و غایت‌گرای خودمختاری کانتی است، به‌ویژه آنکه در نحله لیبرال بحث بر سر چرایی حذف خیرهای خاص و غایت‌گرا از وضع نخستین نیست، بلکه سخن بر سر چگونگی حذف مذکور و توجیه آن است.

البته هر چند با تجدید نظرهای رالز، دایره منتقدین از لیست خیرهای اولیه به جماعت‌گرایان و نحله‌های مشابه فکری محدود شده است، اما لیست مذکور با پیش‌فرضی ضروری، یعنی مفهوم سیاسی از انسان، به وجود آمده است و از این رو نمی‌تواند تکثر موجود در جامعه را نمایندگی کند و بنابراین، در جامعه بسامان فقط خیرهای منطبق بر مفهوم مذکور، به صورت نظام‌مند ترویج خواهد شد و معلوم نیست که در بازار رقابت‌آمیز فرهنگی جایی برای اعمال و ترویج خیرهای خاص شهروندان باقی مانده باشد که از پشتیبانی ساختارهای رسمی جامعه نیز بی‌بهره‌اند و باید به ثبات و اصول اساسی جامعه رالزی وفادار باشند. در این صورت، ترویج فرهنگ خاصی با عنوان فردگرایی، از سوی خیرهای اولیه هنوز به قوت خود باقی است.

منابع و مأخذ

1. Nagel, Thomas (1973), «Rawls on Justice», The Philosophical Review, Vol. 82, No. 2, pp.220-234.
2. Raz, Joseph (1986), The Morality of Freedom, England, Oxford, Oxford University Press.
3. Rawls, John (1972), "Reply to Lyons and Teitelman", Journal of Philosophy, No.69, pp.556-557.
4. _____ (2001), Justice as fairness: A restatement, Cambridge: Harvard University Press.
5. _____ (2005A), A Theory of Justice: Original Edition, USA: Belknap Press of Harvard University Press.
6. _____ (2005B), Political Liberalism: Expanded Edition, USA: Columbia University Press.
7. Schwartz, Adina (1973), «Moral Neutrality and Primary Goods», Ethics, Vol. 83, No. 4, pp.294-307.
8. Teitelman, Michael (1972), «The Limits of Individualism», The Journal of Philosophy, Vol. 69, No. 18, pp. 545-556.

